

## برهم‌کنش‌های سیاسی - اقتصادی شهر نیشابور با زیستگاه‌های اقماری‌اش در دوره ساسانی

میثم لباف‌خانیکی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۷۵ تا ۲۰۲)

تاریخ دریافت: ۸۹/۰۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۰/۲۲

### چکیده:

نیشابور، علیرغم دارا بودن اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک در دوره ساسانی، کمتر مورد توجه باستان‌شناسان دوران تاریخی قرار گرفته است. تحلیل نویافته‌های باستان‌شناختی از کهندژ شهر ساسانی نیشابور و شناسایی استقرارهای ساسانی در پهنه دشت نیشابور، می‌تواند تا حدود زیادی بازسازی سازمان اقتصادی-سیاسی جوامع مستقر در این منطقه از ایران را میسر سازد. در این مقاله سعی شده با تحلیل داده‌های سفالی در قالب مدل‌های کمی همچون تحلیل رگرسیون و مطالعه الگوی استقرارهای پراکنده در دشت نیشابور با بهره‌گیری از ابزارهای نظری همچون تحلیل رتبه-اندازه به گمانه زنی درباره کیفیت تعامل نیشابور با زیستگاه‌های اقماری‌اش پرداخته شود. میزان نفوذ مرکز نیشابور بر اقمارش با تکیه بر متون تاریخی و تحلیل داده‌های باستان‌شناختی، در نهایت، این فرضیه را به ذهن متبادر می‌سازد که الگوی حاکم بر تعاملات سیاسی-اقتصادی سکونتگاه‌های نیشابور در دوره ساسانی قرابت زیادی با الگوی هسته-پیرامون داشته است.

**واژه‌های کلیدی:** نیشابور، دوره ساسانی، الگوی استقرار، تحلیل رگرسیون، تحلیل رتبه-اندازه، نظام بازار، الگوی هسته-پیرامون.

## مقدمه

نیشابور به گواهی متون تاریخی قرون اولیه دوران اسلامی و شواهد باستان‌شناسی، محل تلاقی جاده‌های متعددی بود که «یکی به جنوب می‌رفت و به طبرس در حاشیه کویر خراسان در قهستان می‌رسید، راه دیگری از نیشابور به قائن می‌رفت و راه دیگر به سمت جنوب خاوری امتداد یافته و به هرات و از آنجا به زرنج در سیستان می‌رسید» (لسترنج ۱۳۶۷: ۱۱). موقعیت ممتاز نیشابور بر چهار راه بازرگانی جنوب غرب آسیا و «در سر راه کاروانیان» (قزوینی ۱۳۷۳: ۱۱۱)، آن شهر را به قطبی اقتصادی تبدیل کرده بود که در قرن چهارم هجری «پارچه‌های سپید حفیة، بیباف، عمامه‌های شهجانی، حفیة، راختج، تاختج، مقنعه، زیر پیراهنی، ملحم ابریشمی، مصمت، عتابی، سعیدی، ظرائفی، مشطی، زینت، پارچه‌های موئین و نخ ریسیده خوب و آهن» بخش کوچکی از صادرات اقتصادی آن را تشکیل می‌داد (مقدسی ۱۳۶۱: ۴۷۵-۴۷۴). نیشابوریان در همان زمان به عنوان «توانگرترین سکان بلاد خراسان» (اصطخری ۱۳۷۳: ۲۹۶؛ جیهانی ۱۳۶۸: ۱۳۷) و نیشابور، «مسکن بازرگانان» (حدودالعالم ۱۳۶۲: ۸۹) شناخته می‌شد. اما رونق اقتصادی یک مرکز جمعیتی در پی سامان سیاسی و امنیت نظامی حاصل می‌شود. نیشابور اسلامی توانسته بود از پس مقدمات برآید تا به رونق اقتصادی دست یابد؛ تحقق این مقدمات را باید در ادوار پیش از اسلام جستجو کرد. اصلاً نیشابور بر شالوده همین مقدمات نظامی و سیاسی بنیان گرفت، بالید و به یاری سکونتگاه‌های اقماری و متبوعش در سده‌های بعد به یکی از مراکز مهم جهان اسلام تبدیل گشت.

علیرغم اهمیت نیشابور در دوره ساسانی، مطالعات تاریخی و باستان‌شناختی صورت گرفته در نیشابور، عمدتاً بر نیشابور دوره اسلامی تمرکز داشته‌اند (کامبخش فرد ۱۳۴۹؛ لباف خانیکی و لباف خانیکی ۱۳۸۶; Upton 1936; Hauser and Upton and Wilkinson 1938; Hauser and Wilkinson 1942; Wilkinson 1937, 1943, 1944, 1950, 1959, 1961; Bulliet 1976; Melville 1980). تنها در چند سال اخیر، کاوش‌های باستان‌شناسی هیئت مشترک ایران و فرانسه به سرپرستی رجبعلی لباف خانیکی و مونیك کروان، شناسایی لایه‌های ساسانی نیشابور را هدف اصلی خویش قرار داده است (Labfaf and Kervran 2007). اگرچه سؤال‌های بنیادین کاوش‌های اخیر، پیرامون بافت و ساختار کهندژ شهر ساسانی نیشابور و شناسایی مواد فرهنگی این دوره شکل گرفت اما نگارنده کوشید با پیشنهاد طرح شناسایی سکونتگاه‌های اقماری شهر نیشابور در دوران ساسانی، از منظری کلان‌تر به مطالعه زمین‌سیمیای فرهنگی دشت نیشابور در دوران ساسانی بپردازد.<sup>۲</sup>

۱. علاوه بر این می‌توان به فعالیت‌های باستان‌شناسی دوره اسلامی در نیشابور اشاره داشت که هنوز منتشر نشده‌اند: بررسی بخش‌هایی از سبزووار و نیشابور در ۱۳۵۶، حسن قره خانی بهار؛ بررسی بناهای تاریخی نیشابور در ۱۳۵۸، الله قلی اسلامی؛ تعیین حریم شهر باستانی نیشابور در ۱۳۶۷، محمود موسوی؛ بررسی و شناسایی آثار تاریخی بخش سرولايت نیشابور در ۱۳۷۷، محمد اسماعیل اعتمادی؛ کاوش شادیاخ نیشابور از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۴، رجبعلی لباف خانیکی.

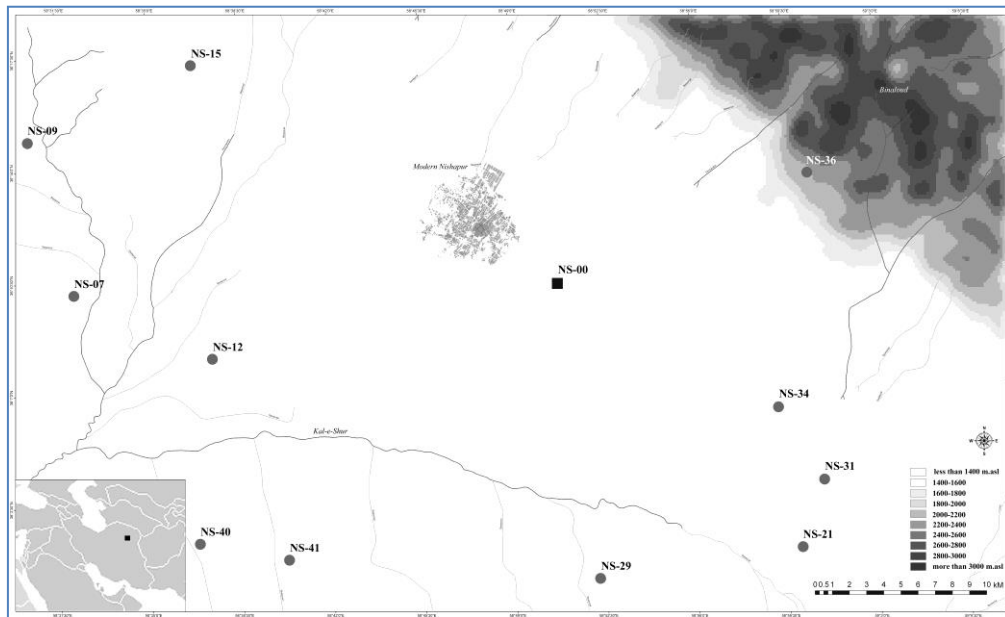
۲. از آنجا که طرح پیشنهادی نه در متن فعالیت‌های هیئت مشترک، بلکه در حاشیه دنبال می‌شد، امکاناتی بیشتر از یک موتورسیکلت و یک نقشه بردار در اختیار نگارنده قرار نگرفت. بنابراین سعی شد به تناسب امکانات موجود، حوزه مورد بررسی محدود شود. اما تحدید این حوزه در قالب چارچوب‌های نظری باستان‌شناسی تعریف گردید.

متأسفانه، کمبود امکانات، در مراحل گردآوری داده‌های میدانی، ما را از تعریف مرزی که کل سیستم استقراری دشت نیشابور را در برگیرد محروم ساخت. اگرچه شناسایی کل گستره این سیستم برای ما میسر نبود ولی آنچه در این مقاله مبنای تحلیل قرار گرفته، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین بخش این سیستم بود؛ یعنی مرکز استقرارهای پیرامونی درجه یک آن. به این معنا که استقرارهایی در دشت نیشابور انتخاب شد که می‌توانند نزدیک‌ترین ارتباط را با مرکز داشته باشند. این سطح را سطح استقرارهای درجه یک تلقی کرده‌ایم. بدون شک استقرارهای ساسانی دیگری در دشت نیشابور پراکنده‌اند که خواهند توانست در تکمیل اطلاعات ما درباره کیفیت تعامل مرکز و پیرامون در دوره ساسانی، روابط اداری و الگوی استقراری آن عصر نقش بسزایی داشته باشند و این مهم جز از طریق بررسی‌های پیمایشی فراگیر در این منطقه امکان پذیر نیست.

در نام‌گذاری محوطه‌های شناسایی شده از دو جزء حرفی و عددی استفاده شده است. جزء حرفی مخفف عبارت لاتین بررسی نیشابور (Nishapur Survey) است و جزء عددی شماره‌ای است که شاخص هر محوطه می‌باشد. این اعداد صرفاً به منظور مشخص کردن محوطه‌ها بکار رفته و فاقد ارزش کمی می‌باشند.

#### موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی نیشابور

شهر کهن نیشابور در عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۲ دقیقه و طول جغرافیایی ۵۸ درجه و ۴۷ دقیقه و در شمال ایران و استان خراسان رضوی امروزی واقع شده و ارتفاع متوسط آن از سطح دریا حدود ۱۲۵۰ متر است. بقایای شهر کهن نیشابور که امروزه به نام کهن‌دژ یا تپه آلپ ارسال شناخته می‌شود در فاصله ۵ کیلومتری جنوب شرق شهر امروزی نیشابور و در شمال دشت نیشابور واقع شده است. دشت نیشابور، بر پایه تعریف جغرافیایی پدیده دشت (ثروتی ۱۳۷۱: ۵۶۷)، قسمت‌های پست‌تر عوارض طبیعی محدود در میان دامنه‌های پر شیب کوهستانی بینالود در شمال، بلندی‌های نیزه‌بند و سیاه‌کوه و کوه‌سرخ و کوه‌نمک در جنوب، ارتفاعات میلاجوق و یال‌پلنگ در شرق و رشته کوه طاغنکوه در غرب را تشکیل می‌دهد. دشت نیشابور از غرب با حوزه آبریز دشت سبزوار و از شمال غرب با دشت جوین هم‌جوار است (طاهری ۱۳۸۴: ۷؛ ولایتی ۱۳۶۷: ۹۶). دشت نیشابور مساحتی بالغ بر ۴۱۰۰ کیلومتر مربع داراست و به انضمام ۷۳۰۰ کیلومتر مربع ارتفاعات پیرامونی، کل حوزه محدود در میان رشته کوه‌های مذکور را دربرمی‌گیرد (ولایتی ۱۳۶۷: ۹۲). ارتفاع دشت نیشابور از اطراف به مرکز کاهش پیدا می‌کند و در قسمت جنوب غربی دشت، در محل خروجی رودخانه کال‌شور نیشابور به دشت سبزوار، به حداقل خود یعنی ۱۰۵۰ متر از سطح دریا می‌رسد. شیب عمومی دشت نیشابور شرقی - غربی است و علاوه بر آن، قسمت عمده دشت و به ویژه قسمت‌های شمالی آن نیز دارای شیبی با جهت شمالی - جنوبی می‌باشد (طاهری ۱۳۸۴: ۸).



نقشه ۱- پراکندگی محوطه‌های ساسانی در منطقه مورد مطالعه

شکل‌گیری ارتفاعات منطقه مورد مطالعه عموماً در پایان عصر Plio- Quaternary صورت گرفته و پس از آن فعالیت‌های تکتونیک سبب پیدایش چهره امروزی دشت نیشابور شده است (Fouache and Cosandey 2007:35). ساختمان زمین در ناحیه خراسان هنوز مراحل تکمیل خود را به پایان نرسانده و زلزله‌های ۱۰۰۰ سال اخیر در دشت نیشابور (Melville 1980) نشان از تداوم تحولات داخلی زمین شناختی در این منطقه دارد. نیشابور به دلیل محاط بودن در حصارای کوهستانی و قرار داشتن در حاشیه شرقی کویر مرکزی ایران، دارای اقلیم مناطق نیمه خشک تا خشک سرد در ناحیه دشت و اقلیم مناطق نیمه خشک سرد در نواحی کوهستانی می‌باشد (طاهری ۱۳۸۴: ۱۳).

بر اساس منابع تاریخی، رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قنات‌ها مهم‌ترین منابع آب را در نیشابور باستان تشکیل می‌دادند (رک. ابن رسته ۱۳۶۵: ۲۰۰؛ اصطخری ۱۳۷۳: ۲۷۱-۲۷۰؛ ابن حوقل ۱۳۶۶: ۱۶۸-۱۶۶؛ مستوفی ۱۳۶۲: ۲۲۸-۲۲۶). در دامنه قلّه بلند و برف‌گیر بینالود تعدادی رودخانه جریان دارد که آب‌های سطحی ارتفاعات را به سمت دشت هدایت می‌کند. آب این رودخانه‌ها به ویژه در فصل پر باران سال زیاد است و گاهی سیلاب آن‌ها به کال شور نیز می‌رسد. در ارتفاعات جنوبی دشت نیز تعدادی مسیل وجود دارد که سیلاب این بخش از منطقه را به کال شور هدایت می‌کنند (ولایتی ۱۳۶۷: ۱۰۲). کال شور به عنوان زهکش حوزه و طولیل‌ترین رودخانه شهرستان نیشابور با جهتی شرقی- غربی از حوزه نیشابور به سمت کویر مزینان در سبزوار خارج می‌گردد (طاهری ۱۳۸۴: ۱۳-۱۴). مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری استقرارهای دوره تاریخی در گستره دشت، ابداع قنات در این دوره و توانایی انسان در بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی بوده است. با ابداع قنات، وابستگی به چشمه‌های طبیعی و

جریان‌های سطحی کمتر شد و جوامع توانستند با آزادی عمل بیشتری به انتخاب مکان برای ایجاد شهرها و روستاها بپردازند. دشت نیشابور بنا به شواهد تاریخی در زمرهٔ پر قنات‌ترین دشت‌های استان و شاید ایران محسوب می‌شده، به طوری که گاهی به اغراق گفته شده ۱۱ هزار رشته قنات در این دشت وجود داشته است. اما بر اساس آمار سال ۱۳۶۵ تعداد قنات حوزه آبریز دشت نیشابور ۵۶۸ رشته و تخلیه سالانه آن‌ها ۱۴۴ میلیون متر مکعب گزارش شده است (ولایتی ۱۳۶۷: ۱۱۱).

### محوطه‌های استقراری دوره ساسانی دشت نیشابور

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، محوطه‌هایی که در این مقاله مورد تحلیل قرار گرفته، شامل استقرارهایی است که در فاصلهٔ یک روزه (a day walking distance) از شهر مرکزی نیشابور واقع شده‌اند. مسطح بودن دشت نیشابور و عدم وجود موانع فیزیکی همانند ارتفاعات سنگلاخی یا رودخانه‌های عریض تخمین این مسافت را به سادگی امکان پذیر می‌کند.

### (۱) ریخت شناسی

اغلب محوطه‌های ساسانی بررسی شده را تپه‌هایی با ارتفاع متوسط ۶ متر تشکیل می‌دهد و شکل عمومی آن‌ها عبارتست از مخروط سربر. به عبارت دیگر قطر تپه‌ها از سمت قاعده به رأس کاهش می‌یابد. اختلاف قطر قاعده و رأس، گاه چنان زیاد است که مقطع عمودی تپه را به دوزنقه‌ای با ارتفاع سه متر (NS-12) تبدیل کرده است و علت عمدهٔ آن خاک‌برداری از سطح تپه است که در صورت ادامهٔ این روند اختلاف قطر قاعده و رأس صفر شده و تپه، به محوطه‌ای نظیر NS-31 تبدیل خواهد شد.

مساحت قاعدهٔ اغلب تپه‌های بررسی شده به میانگین  $0/7$  هکتار نزدیک می‌باشد. مساحت سه محوطهٔ NS-34، NS-07 و NS-41 به دلیل دارا بودن ادوار طولانی و متوالی استقرار، از میانگین ذکر شده انحراف می‌یابد. البته باید توجه داشت که مساحت ذکر شده، مربوط است به تپه‌هایی که می‌تواند جزئی از یک محوطهٔ استقراری بزرگ باشد. اما از آنجا که به دلیل استقرارهای بعدی فعالیت‌های کشاورزی و فرسایش طبیعی بخش‌های پست استقرار منهدم شده و تعیین حریم محوطه جز از طریق گمانه زنی امکان پذیر نیست، مساحت تپه‌ها مبنای تحلیل قرار گرفته است.

بدون شک شکل فیزیکی تپه‌ها حاصل فرسایش و انباشته شدن بزرگ‌ترین سازه‌های موجود در یک استقرار انسانی است. این مسأله که این سازه‌ها چیست و دلیل حضور آن‌ها در محوطه‌های بررسی شده چه بوده است، موضوعی است که در تحلیل بر اساس زمینهٔ تاریخی و جغرافیایی نیشابور به بوتۀ بحث گذاشته خواهد شد.

### (۲) فاصله

فاصلهٔ محوطه‌ها از یکدیگر و فاصلهٔ هر محوطه از شهر کهن نیشابور (NS-00) ترتیب معناداری را نشان

می‌دهد. فاصله نرمال محوطه‌ها از یکدیگر بین ۸ تا ۱۱ کیلومتر متغیر است و بدین ترتیب میانگین فاصله محوطه‌ها از یکدیگر را می‌توان ۹/۵ کیلومتر فرض کرد. این فاصله منطقی است؛ به این معنا که در طول یک روز فرد می‌تواند با پای پیاده به روستای مجاور عزیمت کند و پس از انجام امور خود به روستای مبدأ بازگردد. فاصله میان سکونتگاه‌های شناسایی شده در مواردی از ترتیب کلی پیروی نمی‌کند. این بی‌نظمی یک بار در کرانه جنوبی کال شور، یک بار در بخش شرقی دشت و بار دیگر در مجاورت دامنه‌های جنوبی بینالود تکرار شده است. در کرانه جنوبی کال شور از طرفی شاهد نزدیکی بیش از حد دو محوطه NS-41 و NS-40 و از طرف دیگر دوری بیش از اندازه NS-41 و NS-29 هستیم. NS-40 با توجه به وسعت، ارتفاع و سفال‌های مطالعه شده چنان سکونتگاه مهمی نبوده که بتواند کاملاً مستقل به حیات خود ادامه دهد. از سوی دیگر مهم‌ترین محوطه این ناحیه یعنی NS-41، نزدیک‌ترین سکونتگاه به NS-40 به شمار می‌رود. از این رو می‌توان NS-40 را یکی از اقمار وابسته به NS-41 تصور کرد که لزوم برآورده شدن نیازهای ساکنانش، نزدیکی آن را به محوطه مهم NS-41 ایجاب می‌کرده است. اما از یاد نبریم که محوطه NS-40 به طور اتفاقی کشف شد. یعنی اگر در میان خاک‌های حاصل از ایجاد یک گور جدید سفال ساسانی مشاهده نمی‌شد، چه بسا این محوطه به کلی ناشناخته باقی می‌ماند. بافت ماسه‌ای خاک در این منطقه به راحتی یک محوطه را پوشانیده و ناپدید می‌کند و هیچ بعید نیست که در فاصله خارج از معیار ۲۱/۵ کیلومتری NS-41 تا NS-29 محوطه‌ای در زیر شن‌های روان مدفون شده و از دید ما پنهان شده باشد. احتمال این اتفاق کم نیست؛ چرا که هم فاصله زیاد NS-41 و NS-29 خلاء وجود یک محوطه را نشان می‌دهد. و هم وجود سه محوطه در کنار سه شاخه از پنج شاخه رود فصلی که به کال شور می‌ریخته، احتمال وجود حداقل یک محوطه دیگر را در کنار یکی از ۵ رودخانه تقویت می‌کند. کما این که طی بررسی‌های صورت گرفته یک محوطه سلجوقی در کرانه یکی از این رودخانه‌های شناسایی شد.

وجود محوطه NS-31 در فاصله میان دو محوطه NS-21 و NS-34، نیز از میانگین فاصله میان محوطه‌های ساسانی و دشت نیشابور منحرف شده است. مشابه توجیهی که برای NS-40 مطرح شد، در بیان دلیل شکل‌گیری و مکان‌گزینی استقرار NS-31 نیز قابل طرح است. با این تفاوت که این محوطه می‌توانسته با دو محوطه بزرگ‌تر از خود ارتباط داشته باشد. با این وجود فاصله کمتر آن با NS-21 و اهمیت بیشتر NS-21 در دوره تاریخی و اسلامی، احتمال وابستگی بیشتر NS-31 را به NS-21 تقویت می‌کند. با نادیده گرفتن NS-31، فاصله میان دو مرکز اصلی NS-21 و NS-34 از همان روند منطقی پیش‌گفته پیروی می‌کند. اما وضعیت پراکندگی استقرارهای ساسانی در دامنه‌های جنوبی رشته کوه بینالود، چهره دیگری دارد. تقریباً هیچ محوطه استقرار دوره تاریخی در این منطقه شناسایی نشد. عدم شناسایی محوطه تاریخی در این بخش از دشت نیشابور دلیل عدم وجود استقرار باستانی در این منطقه نیست. بدون شک مهم‌ترین محوطه‌های اقماری نیشابور در این منطقه پراکنده بوده‌اند. برخورداری از آب‌های سطحی مداوم، زمین‌های کشاورزی حاصلخیز واقع بر مخروط افکنه رشته کوه نیشابور، ارتفاع بیشتر نسبت به دیگر نقاط دشت،

مجاورت با شاهراه بزرگ خراسان و... از جمله عواملی است که یقیناً استقرارهای گسترده و دیرپایی را در همسایگی دامنه‌های جنوبی بینالود شکل می‌داده است. شکل‌گیری یک محوطه باستانی در یک بخش معین از زمین سیمان، تابعی است از شرایط محیطی، و استقرار مجدد در یک محیط بیانگر استمرار تنوع منابع طبیعی در آن منطقه است (Tiffany and Abott 1982:315). اما دقیقاً همان عواملی که بستر شکل‌گیری استقرارهای تاریخی را در این منطقه شکل داده، باعث نابودی و محو آثار آن استقرارها نیز گردیده است. با نگاهی به سیمای امروزی دشت نیشابور در می‌یابیم که پراکندگی روستاها و شهرها و شهرک‌های صنعتی و باغ‌های نیشابور در شمال دشت نیشابور از بیشترین تراکم برخوردار است. فعالیت‌های اخیر خانه‌سازی و باغداری، یا محوطه‌های باستانی را به کلی نابود کرده است یا چنانچه اثری از آن‌ها باقی مانده باشد در زیر پوشش متراکم باغ‌های میوه از نظر پنهان است. البته همه تقصیر را نباید به گردن مردمان امروز انداخت. زمین‌های مورد بحث به همان اندازه که حاصلخیز و مساعد برای استقرارند، بستر نهفته شدن رسوباتی هستند که از دامنه‌های بینالود به سوی دشت سرازیر می‌شوند. بر این اساس می‌توان دشت نیشابور را از لحاظ رسوب‌گذاری به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد که بخش شمالی آن بیشتر بستر آبرفت‌ها و بخش جنوبی آن بستر بادرفتها است. بنابراین می‌توان زمین‌سیمای دشت نیشابور را بر اساس طبقه‌بندی کریستوفر تایلر (Taylor 1972) جزو مناطقی قلمداد کرد که به مرور، نشانه‌های استقرارهای باستانی در آن‌ها محو می‌شود. وی از این مناطق با عنوان زمین‌سیمای ناماندگار (non-survival) در مقابل زمین‌سیمای ماندگار (survival) یاد می‌کند (لباف‌خانیک ۱۳۸۵: ۱۱۸).

فاصله هر یک از محوطه‌های ساسانی با محوطه مرکزی شهر کهن نیشابور (NS-00) نیز از نظم منطقی پیروی می‌کند. در حالی که میانگین فاصله میان هر دو محوطه ساسانی شناسایی شده با هم، به استثنای NS-00، ۹/۵ کیلومتر است، میانگین فاصله‌های هر محوطه با NS-00 در حدود ۲۲ کیلومتر است. چنین پراکندگی فضایی به روشنی نشان دهنده یک مرکز و استقرارهای پیرامونی بر گرد آن است.

یک شهر در مقام بزرگ‌ترین مرکز جمعیتی واقع در یک منطقه جغرافیایی از بیشترین تراکم جمعیت انسانی برخوردار است. خود این جمعیت به منطقه‌ای برای سکونت نیاز دارند که همان بافت شهری را در قالب خیابان‌ها و محله‌ها شکل می‌دهد. اما جمعیت اسکان یافته در شهر برای رفع نیازهای خود و همچنین تأمین نیازهای سکونتگاه‌های وابسته و پیرامونی به فضایی برای انجام فعالیت‌های تولیدی نیاز دارند. فعالیت‌های تولیدی علاوه بر کارگاه‌های صنعتی، عمدتاً به زمین‌های کشاورزی وابسته است. هر چه جمعیت یک مرکز استقرار بیشتر باشد، منطقه زراعی برای تولید مایحتاج شهرنشینان وسعت بیشتری می‌یابد. در حالی که کارگاه‌های صنعتی و زمین‌های کشاورزی بخش قابل مشاهده یک زمین سیمان را تشکیل می‌دهد، بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی همانند دامپروری و چرای دام‌ها در مراتع و یا تشکیل بازارهای محلی در فضای باز با وجود آنکه یکی از پایه‌های اساسی اقتصاد یک مرکز جمعیتی به حساب می‌آیند، ممکن است در طول هزاره‌ها، هیچ‌گونه علامتی از خود بر جای نگذاشته و تأثیر چشمگیری بر تغییر چهره زمین سیمان نداشته

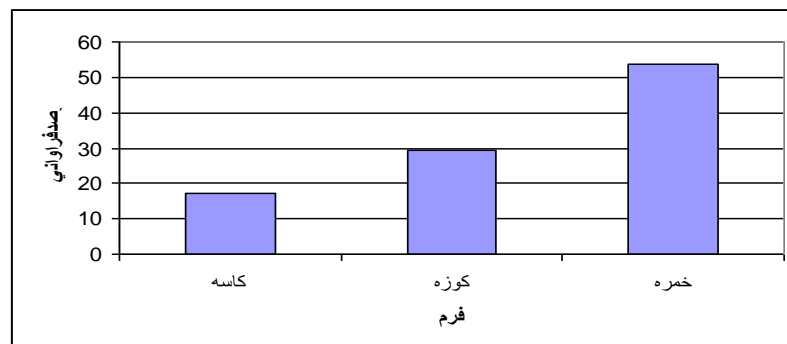
باشند. این بخش زمین سیما که در مطالعات باستان‌شناسی زمین سیما به نام زمین سیمای بی‌دوام (ephemeral landscape) شناخته می‌شود (Qvistrom and Saltzman 2006:22-24) بستر فعالیت‌های انسانی کوتاه مدت، زودگذر، ناماندگار و موقت را تشکیل می‌دهد. شرایط اقلیمی، تغییرات فصلی و اختلاف دما در طول سال در شکل‌گیری یک زمین سیمای بی‌دوام موثر است (Brassely 1998). چنانچه محدوده زمین سیمای بی‌دوام را به وسعت زمین سیمای مشهود شهر نیشابور ساسانی بیافزاییم قلمروی شهری نیشابور قابل‌تصور می‌شود و همین وسعت، فاصله مرکز شهر (کهندژ) را با سکونتگاه‌های پیرامونی توجیه می‌کند.

### سفال‌های ساسانی دشت نیشابور

داده‌های سفالی مورد مطالعه در این مقاله را قطعه سفال‌هایی تشکیل می‌دهد که طی بررسی سطحی محوطه‌های ساسانی دشت نیشابور در محدوده ذکر شده بدست آمد. در گزینش این قطعه سفال‌ها سعی شد از انواع مختلف سفال‌های ساسانی هر محوطه تنها یک سفال به عنوان نمونه مورد مطالعه قرار گیرد. بر این اساس، در پژوهش حاضر مجموعاً ۱۴۴ قطعه سفال مبنای تحلیل قرار گرفته است.

#### ۱) فراوانی نسبی فرم خمره

فرم سفال‌های مورد مطالعه بر اساس تناسبات دهانه، کف، ارتفاع و یا گردن به سه گروه کاسه، کوزه و خمره تقسیم می‌شود. در میان سفال‌های مورد مطالعه، قطعه سفال‌های مربوط به فرم خمره با ۵۳/۵٪ فراوانی حائز بیشترین مقدار هستند و پس از آن کوزه (۲۹/۳٪) و کاسه (۱۷/۲٪) به ترتیب رایج‌ترین فرم محسوب می‌شوند. (نمودار ۱)

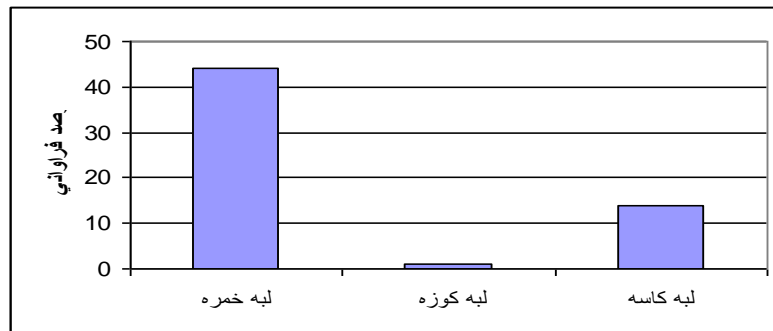


نمودار ۱- فراوانی هر یک از فرم‌های سه‌گانه

لازم به تذکر است که فراوانی تعداد قطعه سفال‌های مربوط به یک فرم، دال بر تعداد بیشتر ظرف‌های سالم آن فرم نیست. چرا که تعداد قطعه سفال‌هایی که از شکستن یک خمره ایجاد می‌شود بسیار بیشتر از پاره سفال‌هایی است که در نتیجه خرد شدن یک کوزه کوچک یا یک کاسه به وجود می‌آید. برای مقایسه



تعداد فرم‌های مختلف با یکدیگر، قطعه سفال‌های مربوط به بخش لبه یا کف، تخمین دقیق‌تری ارائه می‌دهد. چرا که تعداد قطعه سفال‌های شامل لبه ظرف برای خمره یا کاسه‌ای که دارای قطر دهانه نزدیک به هم باشند، تقریباً یکسان است. اما کوزه‌ها چون غالباً دارای قطر دهانه کمتری نسبت به خمره و کاسه‌اند تعداد سفال‌های مربوط به لبه کوزه قاعدتاً باید کمتر باشد. آمارگیری از قطعه سفال‌های متعلق به لبه ظروف این نکته را تأیید می‌کند. (نمودار ۲)



نمودار ۲- درصد فراوانی قطعات مربوط به لبه در فرم‌های سه‌گانه

می‌دانیم فرم هر ظرف نماینده کارکردی است که در ارتباط با آن ظرف صورت گیرد. به عبارت دیگر، یک فرم خاص به فراخور نیاز مصرف کننده ساخته می‌شود (Rice 1987:210-211; Kramer 1985:91-92). هر چه نیاز به امر خاصی افزایش یابد، ابزار برآورده نمودن آن نیاز افزایش می‌یابد. البته این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که امکانات برای تهیه و تولید نمودن آن ابزار فراهم باشد. در غیر این صورت ممکن است تلاش در جهت تولید ابزار، قبل از آنکه به عینیت برسد و وجود خارجی پیدا کند در ذهن تولید کنندگان نطفه بخشکاند.

بنابراین، فراوانی چشمگیر فرم خمره در دوره ساسانی می‌تواند به مسایل مهمی در مورد روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی رایج در آن عصر در دشت نیشابور اشاره داشته باشد. چرا در حالی که معمول‌ترین فرم ظرف در زندگی روزمره، کاسه و بعد از آن کوزه است، در دوره ساسانی به نسبت کمتری از این دو فرم استفاده می‌شده است؟ قبل از آنکه با تکیه بر فراوانی فرم‌های مختلف، به نتیجه گیری بپردازیم، لازم است نخست با کارکرد هر فرم و انتظاراتی که از ظروف مختلف می‌شود آشنا شویم.

کارکرد هر فرم از دو طریق قابل شناسایی است. نخست به‌واسطه مطالعات قوم- باستان‌شناسی (Solheim 1965) و دوم به روش شناسایی ویژگی‌های مرتبط با کارکرد. راه اول نیازمند مطالعات میدانی قوم شناسی است که تا به امروز در نیشابور صورت نگرفته و نمی‌تواند در تحلیل کارکرد سفال‌های بدست آمده از این منطقه سودمند باشد. اما راه دوم با مطالعه ویژگی سفال‌های موجود قابل وصول می‌باشد. رایس، چهار ویژگی شکلی سفال را که می‌تواند راهنمایی برای شناسایی ظرف باشد، چنین بر شمرده است: ظرفیت، ایستایی، میزان دسترسی به محتویات، قابلیت انتقال (Rice 1987:225-226). کیفیت هر یک از این ویژگی‌ها را در

فرم‌های مفروض در این مقاله می‌توان به صورت جدول ۱ نمایش داد.

فرم	ظرفیت	ایستایی	میزان دسترسی به محتویات	قابلیت انتقال <sup>۱</sup>
کاسه	کم	متوسط	زیاد	متوسط
کوزه	متوسط	کم	کم	زیاد
خمره	زیاد	زیاد	متوسط	کم

جدول ۱- جدول تطبیقی ویژگی‌های فرم‌های سه‌گانه

با این مقدمه، می‌توان نیاز غالب مردم نیشابور را در دوره ساسانی با استناد بر فراوانی فرم خمره حدس زد. بر اساس جدول ارائه شده، مردمان نیشابور در دوره ساسانی نیاز به ظرف‌هایی داشته‌اند که از ظرفیت بالایی برای ذخیره مواد غذایی برخوردار بوده و ایستایی بالا، تحمل حجم زیاد را امکان‌پذیر می‌ساخته است. از آنجا که استفاده از محتویات ذخیره‌شده روزمره نیست، نیازی به میزان دسترسی بالا به محتویات خمره نبوده است. بزرگی این فرم از قابلیت انتقال آن می‌کاهد.

فرم خمره چنان معمول و روزمره بوده که سفالگران بیشترین هنرنمایی خود را برای تزئین این فرم صرف می‌کردند. از طرف دیگر وجود لبه‌های مختلف در فرم خمره نشان از حضور خمره در صحنه‌های مختلف دارد. از خمره در نیشابور گاهی به عنوان ظرف درپوش‌دار (لبه ناودانی) گاهی برای نقل و انتقال (لبه فتیله‌ای) گاهی به منظور سیلوی غلات و ... استفاده می‌شده است.

## ۲) سبک واحد سفالگری

در پژوهش حاضر برای سنجش میزان شباهت کلی سفال‌های محوطه‌های مختلف با هم از مقایسه رگرسیون خطی ویژگی‌های سفال‌ها با هم استفاده کرده‌ایم. به این ترتیب که ابتدا به هر ویژگی یک کد داده شد. سپس درصد فراوانی هر ویژگی در هر محوطه محاسبه گردید. برای هر محوطه، نقاطی که طولشان معرف کد ویژگی و عرض آن‌ها معرف درصد فراوانی آن ویژگی بود در دستگاه مختصات نموده شد. از وصل کردن این نقاط به یکدیگر نموداری با روند صعودی و نزولی متغیر بدست می‌آید که مقایسه را با مشکل مواجه می‌سازد. خط رگرسیون این مشکل را حل می‌کند. خط رگرسیون در واقع میانگین تغییرات را به نمایش می‌گذارد و در خلال پراکندگی نقاط مذکور، مرکزی‌ترین مسیر را ترسیم می‌کند. مرکزی‌ترین مسیر، خطی است که جمع مربعات مسافت‌های بین نقطه‌های پراکنده در دو سوی آن، کمترین باشد (کورتز ۱۳۸۳: ۲۹۷). معادله این خط عبارتست از:

۱. قابلیت انتقال، تأمین امنیت محتویات ظرف را نیز در برمی‌گیرد. اگرچه کاسه دارای قابلیت انتقال بالایی است، اما احتمال آلوده شدن و ریخته شدن محتویات آن در جریان حمل و نقل، بسیار بیشتر از کوزه است.

$$y = a + bx$$

که در اینجا

$y$ : درصد ویژگی‌های سفال

$x$ : کد رقومی هر ویژگی

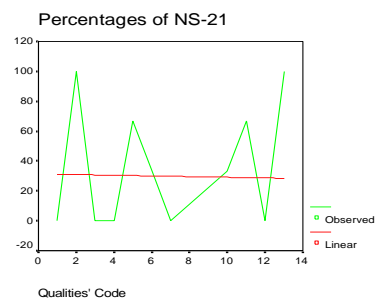
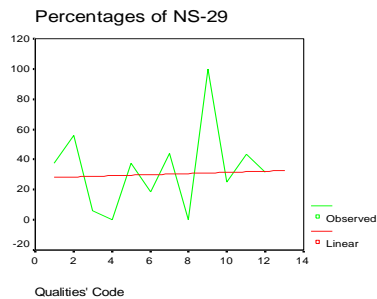
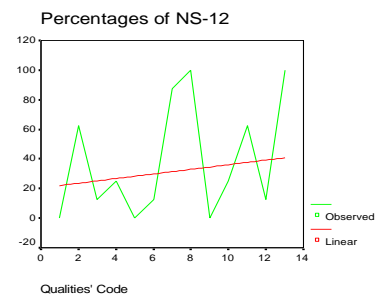
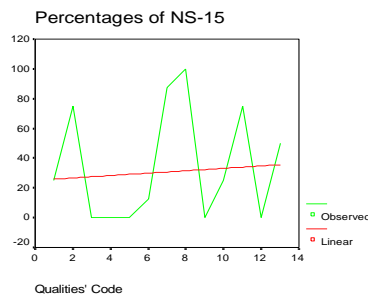
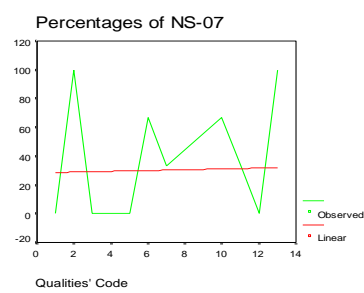
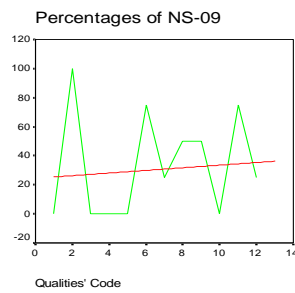
$a$ : محل تقاطع خط رگرسیون با محور  $y$

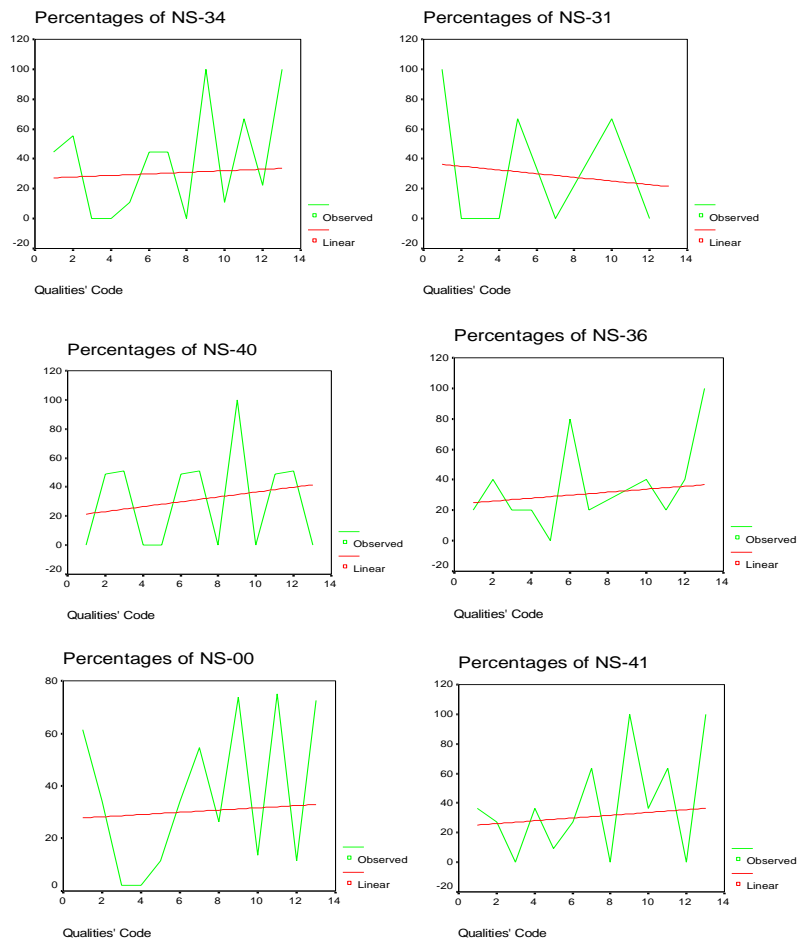
$b$ : ضریب رگرسیون که مقدار تغییر  $y$  را به ازای هر واحد تغییر  $x$  نشان می‌دهد یا شیب خط رگرسیون

مقادیر  $a$  و  $b$  با استفاده از فرمول‌های زیر محاسبه می‌شود (کورتز ۱۳۸۳: ۳۰۰):

$$b = \frac{\sum xy - \frac{\sum x \sum y}{N}}{\sum x^2 - \frac{(\sum x)^2}{N}}$$

$$a = \frac{\sum y - b \sum x}{N}$$





X: شرح کد ویژگی‌ها(مقادیر)

ویژگی کد	تزیین کنده	رنگ خمیره			کف			فرم				آمیزه	
		دیگر رنگ‌ها	نخودی	نارنجی	صاف	حلقوی	خمره	کوزه	کاسه	معدنی و گیاهی	معدنی درشت	معدنی متوسط	معدنی ریز
		12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1

نمودار ۳- رگرسیون خطی ویژگی‌های مجموعه سفال‌های محوطه‌های ساسانی دشت نیشابور (خط راست قرمز رنگ نمایشگر خط رگرسیون است)

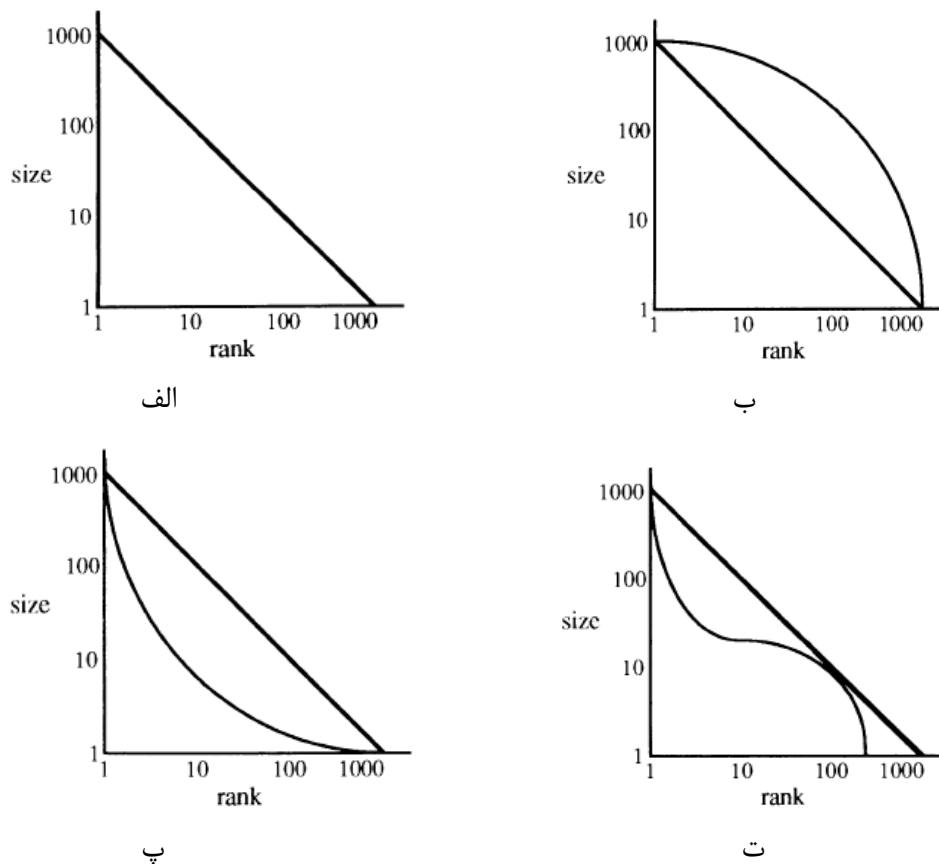
رگرسیون‌های خطی که از درصد ویژگی‌های سفالی برای هر محوطه ترسیم شده، (نمودار ۳) عموماً از شیب مثبت برخوردار بوده و صعودی هستند. به استثنای دو محوطه NS-15 و NS-21 که این امر، نتیجه جامعه آماری بسیار محدود (هر محوطه ۳ قطعه سفال) و بالتبع خطای فاحش در نتیجه تحلیل شده است. اگرچه در دو محوطه NS-07 و NS-40، خط رگرسیون دارای شیب هماهنگ با دیگر محوطه‌هاست اما تعداد

کم سفال‌های این دو محوطه نیز منجر به شیب خارج از حدِ نرمال خطِ رگرسیون شده است. میانگین نرمال شیب خطِ رگرسیون برای فراوانی ویژگی سفال‌های محوطه‌های دشت نیشابور برابر است با ۰/۵۹۹۶ که اختلاف کمی با شیب رگرسیون مربوط به سفال‌های NS-00 (۰/۴۲۵۱) دارد. این اختلاف کم نشان‌دهنده شباهت نزدیک سفال‌های محوطه‌های ساسانی پراکنده در دشت نیشابور با سفال‌های محوطه مرکزی شهر کهن نیشابور (NS-00) است. به عبارت دیگر غالب سفال‌های ساسانی دشت نیشابور از سبک (style) واحدی پیروی می‌کنند.

## تحلیل

جغرافیای اداری دشت نیشابور را آن‌گونه که تاریخ‌نویسان و جغرافی نگاران اوایل اسلام توصیف کرده‌اند (مقدسی ۱۳۶۱: ۴۳۶ و ۴۶۴؛ حدود العالم ۱۳۶۲: ۸۹؛ ابن رسته ۱۳۶۵: ۲۰۰؛ ابن حوقل ۱۳۶۶: ۱۶۶؛ حاکم نیشابوری ۱۳۷۵: ۲۱۷-۲۱۵؛ ابن فقیه ۱۳۴۹: ۱۶۷؛ اصطخری ۱۳۷۳: ۲۷۲-۲۷۱) یک مرکز قدرتمند یعنی نیشابور تشکیل می‌داده که چهار ربع یا خوره و ۱۲ روستا یا رستاق توابع آن به شمار می‌رفته‌اند. از آنجا که در هیچ نوشته جغرافیایی برای خوره و رستاق‌های نیشابور، شهری به عنوان مرکز اداری ذکر نشده، به نظر می‌رسد تمامی مراکز جمعیتی پراکنده در استان نیشابور، از همان شهر نیشابور فرمان می‌بردند و عامل آن بوده‌اند. چنین سیستم استقرار، که در قاموس علوم سیاسی تحت عنوان مرکز گرایی (centralism) تعریف می‌شود، به معنای تحت تابعیت قرار دادن قدرت‌های محلی و منطقه‌ای از طریق یک قدرت مرکزی است که برتر از قدرت‌های دیگر می‌باشد (آشوری ۱۳۸۰: ۳۰۱). مرکزگرایی، نوعی نظام سیاسی و اقتصادی است که به موجب آن، کلیه واحدهای سیاسی از جانب یک مرکز، نظارت و اداره می‌شوند (علیزاده ۱۳۷۷: ۶۹). نتیجه بلافصل سانترالیسم کاهش استقلال پیرامون‌ها و افزایش وابستگی آن‌ها به مرکز است، که شباهت فوق‌العاده سفال‌های محوطه‌های اقماری نیشابور با سفال‌های شهر کهن نیشابور جنبه‌ای از وابستگی فرهنگی و اقتصادی مرکز و پیرامون را در الگوی استقراری دشت نیشابور منعکس می‌کند.

یکی از روش‌های تشخیص کیفیت ارتباط میان استقرارهای باستانی، الگوی رتبه-اندازه (rank-size) است. این الگو علاوه بر اینکه می‌تواند در تخمین جمعیت محوطه‌های باستانی به کار رود (e.g. Zipf 1949)، ابزار مناسبی برای مطالعه تعامل جوامع با یکدیگر و در نتیجه ارائه تحلیل‌های نظری به شمار می‌رود. مک اندروز و همکارانش (McAndrews et al. 1997:70-71) چهار حالت مختلف را برای نمودارهایی که بر اساس مقادیر رتبه و اندازه ترسیم می‌شود ذکر می‌کنند. (نمودار ۴)



نمودار ۴- چهار حالت مختلف نموداری که بر اساس مقادیر رتبه و اندازه ترسیم می‌شود (McAndrews et al. 1997:70-71)

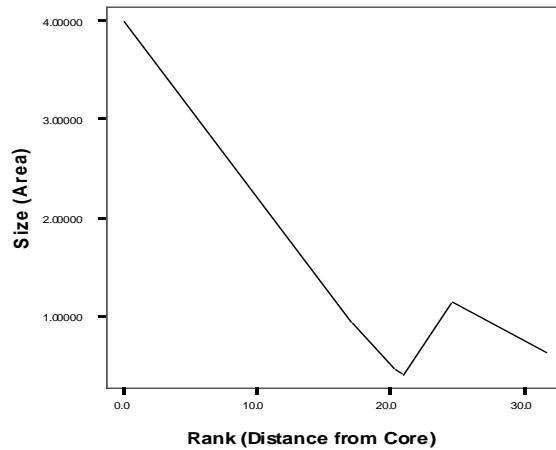
نمودار ۴- الف (log - normal) حالت آرمانی است که برای تغییرات مساحت محوطه‌های استقرار به نسبت تغییر در رتبه محوطه اتفاق می‌افتد. یعنی نسبت تغییرات دو عامل گفته شده چنان متناسب و منظم است که بر روی خطی به شیب ۱- حرکت می‌کند. جدول زیر خلاصه تحلیل‌هایی را که اندروز و همکارانش درباره حالت‌های مختلف نمودار رتبه-اندازه ارائه کرده‌اند (McAndrews et al. 1997:70-71)، نمایش می‌دهد:

حالت نمودار	شرایط ایجابی	تحلیل
کوژ	محوطه‌های اقماری از محوطه مرکزی وسعت بیشتری دارند	استقرارهای نسبتاً مستقل با همگرایی سیاسی حداقل
کاو	محوطه‌های اقماری کوچکتر از حد انتظارند	سلسله مراتب عمودی شدید و کنترل اداری شدید مرکز بر سیستم اقتصادی
کاو-کوژ	ترکیبی از دو حالت قبل	سیستم استقرار در مراحل پیش یا آغاز دولتمدار شدن است. استقرارهای پیرامونی در عین حال که به مرکز وابسته‌اند تا حدودی با یکدیگر نیز ارتباط دارند.

جدول ۲- شرح حالت‌های مختلف نمودار رتبه-اندازه بر اساس توصیفات مک اندروز و همکارانش (McAndrews et al. 1997:70-71)

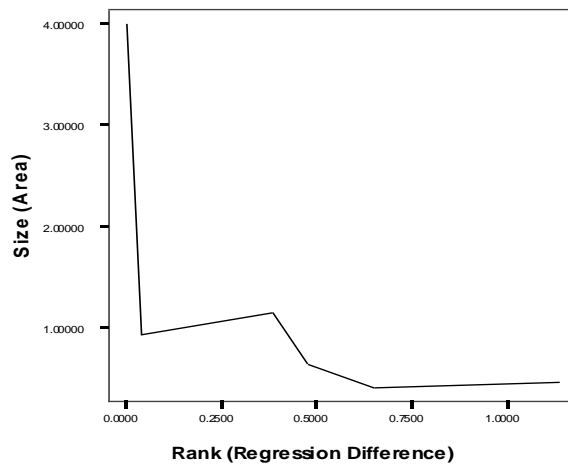
بری (Berry 1964) ابراز داشته سیستم‌های استقرار توسعه‌نیافته، از لحاظ سیاسی، دارای توزیع کاو در نمودار رتبه-اندازه هستند و توزیع آرمانی نرمال پس از رشد شهرنشینی در گذر طولانی مدت تاریخ تحقق می‌یابد. همچنین اسمیت (Smith 1982:83) بر آن است که تفوق ابتدایی و تکامل نیافته را می‌توان در مراحل آغازین توسعه نظام‌های شهری مشاهده کرد. چرا که در این مراحل الیت‌های سیاسی و اداری در یک مرکز واحد تمرکز می‌یابند (McAndrews et al. 1997:71).

برای بهره‌گیری از الگوی رتبه - اندازه در ارزیابی الگوی استقرار دشت نیشابور در دوره ساسانی، لازم است که اندازه وسعت استقرارهای مربوط به دوره ساسانی را در اختیار داشته باشیم. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، امکان تخمین مساحت استقرار ساسانی در حال حاضر وجود ندارد. اگر محوطه‌های شناسایی شده همانند NS-40 زیر رسوبات دشت مدفون نشده باشند، توسط استقرارهای بعدی یا فعالیت‌های کشاورزی نشانه‌ای از وسعت کامل خویش بروز نمی‌دهند. تنها نشانه‌ای که می‌تواند ما را به وسعت تقریبی محوطه‌های شناسایی شده، در دوره ساسانی، رهنمون گردد، تپه‌ای است که احتمالاً از فرسایش و تخریب ارگ یا مرکز آن استقرار پدید آمده است. طبیعتاً ارتباط مستقیمی میان وسعت کهنه‌تر و وسعت کل محوطه استقرار برقرار است به این معنی که هرچه استقرار وسیع‌تر، خانه‌ها بیشتر و شمار جمعیت بالاتر بوده، تشکیلات اداری برای کنترل اوضاع، گسترده‌تر بوده است. بارزترین نمونه، کهنه‌تر محوطه مرکزی شهر نیشابور است که دارای مساحتی بالغ بر ۴/۶ هکتار می‌باشد. اما همه محوطه‌های شناسایی شده نیز شامل تپه نیستند. این محوطه‌ها یا به کلی فاقد چنین سازه‌ای بوده‌اند و یا فعالیت‌های شدید فرسایش طبیعی و تشکیل لایه‌های ضخیم بادرفت و آبرفت بر فراز آن‌ها (مثل NS-41) سازه حکومتی را از نظر مخفی ساخته است. بهر حال برای ارائه تحلیل هرچند بسیار کلی و تقریبی بر اساس الگوی رتبه - اندازه، در اینجا، محوطه‌هایی انتخاب شد که تپه‌های آن‌ها مشهود و مساحت آن تپه‌ها قابل اندازه‌گیری بودند. این محوطه‌ها علاوه بر شهر کهن نیشابور (NS-00) عبارتند از NS-29، NS-12، NS-15 و NS-09. مسافت را معیاری برای رتبه‌دهی قرار دادیم به این معنی که نزدیک‌ترین محوطه به محوطه مرکزی دارای رتبه یک است و هرچه دورتر شویم، عدد رتبه افزایش پیدا می‌کند. با چنین پیش‌فرض‌هایی، نمودار خطی رتبه-اندازه در محدوده مورد بررسی دشت نیشابور به شکل نمودار ۵ نمایش داده می‌شود.



نمودار ۵- نمودار رتبه-اندازه در دشت نیشابور با احتساب مسافت از مرکز به عنوان معیار رتبه‌دهی

برای اطمینان از نتیجه تحلیل رتبه-اندازه بر اساس دوری و نزدیکی از مرکز، یک بار دیگر نمودار رتبه-اندازه را با لحاظ کردن قدر مطلق تفاوت ویژگی‌های مجموعه سفال‌های هر محوطه با محوطه مرکزی می‌آزمائیم. به عبارت دیگر، در این آزمون هرچه میزان تفاوت بیشتر است، عدد رتبه بیشتر می‌شود. مثلاً NS-29 که کمترین تفاوت را از لحاظ سبک سفالی دارا است دارای بالاترین رتبه یعنی رتبه ۱ می‌باشد و قس علی‌هذا. (نمودار ۶)



نمودار ۶- نمودار رتبه-اندازه در دشت نیشابور با احتساب میزان اختلاف شیب خط رگرسیون اختلاف مجموعه سفال‌های محوطه‌های اقماری با محوطه مرکزی نیشابور به عنوان معیار رتبه‌دهی

جالب است که این نمودار نیز سیر صعودی و نزولی بسیار نزدیکی را با نموداری که رتبه‌گذاری بر اساس مسافت صورت گرفته بود، نشان می‌دهد.



اگرچه داده‌ها کم است ولی تشابه دو نمودار با دو رتبه‌گذاری متفاوت درصد اطمینان را بالا می‌برد. بر اساس دو نمودار رتبه-اندازه ارائه شده، (نمودار ۵ و ۶) می‌توان شکل نمودار را حالت مابین کاو و کاو-کوژ فرض کرد. یعنی از یک طرف بر وجود یک مرکز اصلی دلالت دارد و محوطه‌های مورد مطالعه بخشی از یک سیستم استقرار بزرگ‌تر را تشکیل می‌دهند (Johnson 1977:496) و از طرف دیگر نشان دهنده مراحل اولیه شکل‌گیری نظام سیاسی پیچیده و نیز برقراری میزانی از ارتباط میان محوطه‌های اقماری در عین وابستگی به مرکز است (Johnson 1980:244).

تحلیل‌های صورت گرفته بر روی حالت‌های مختلف نمودار رتبه - اندازه، تا حدود زیادی در نیشابور مصداق دارد و می‌تواند مبنای تحلیل ما درباره سازمان اداری و سیاسی این منطقه قرار گیرد. همان‌گونه که در مقدمه گفته شده، محوطه‌های مورد مطالعه تنها بخشی از یک سیستم استقرار است و این بخش شامل مرکز و محوطه‌های پیرامونی درجه یک می‌باشد که کاملاً با خصوصیت کاو بودن نمودارهای رتبه - اندازه هماهنگ است. اما آیا استدلال‌های مک‌اندروز، بری و اسمیت درباره سازمان اداری و سیاسی نیشابور در عصر ساسانی قابل تعمیم است؟ باید پذیرفت که سازمان سیاسی ساسانیان، حداقل در دشت نیشابور در مراحل اولیه تکامل خویش به سر می‌برده است. فاکتور تمرکز مقامات سیاسی و نهادهای تصمیم‌سازی در یک مرکز (لباف خانیکی ۱۳۸۷: فصل دوم)، می‌تواند دلیلی بر این توسعه نیافتگی باشد. با توجه به تاریخ سازمان اداری ساسانیان (لباف خانیکی ۱۳۸۷: فصل دوم)، از زمان خسرو انوشیروان سعی شد نظام اداری نسق یافته‌ای بر ایالات ایران اعمال گردد. البته میزان این توسعه یافتگی در همه جای قلمروی ساسانیان یکسان نبود. بدون شک پایتخت و مناطق مرکزی ایران به دلیل مصونیت از تهاجم‌های خارجی و برخورداری از نظارت مستقیم حکومت مرکزی حائز درجه بالاتری از توسعه سیاسی بودند (ن.ک. ابن ابی یعقوب ۱۳۶۲: ۲۱۸). ولی تشکیلات سیاسی مناطق حاشیه‌ای و مرزی، نظیر نیشابور که بیشتر درگیر تهاجمات خارجی و حفاظت از مرزها بودند (لباف خانیکی ۱۳۸۷: فصل اول)، بر اساس کارکرد دفاعی شکل می‌گرفت. این موضوع در شکل فیزیکی استقرارها و استفاده چشمگیر از ظروف ذخیره و زمخت به خوبی متجلی است. تپه‌ای بودن محوطه‌های استقرار دوره ساسانی نیشابور، نشان از وجود سازه‌های عظیم همانند یک ارگ دفاعی در دوره آبادانی دارد. علاوه بر شواهد باستان شناختی، نوشته‌های کهن نیز به ارگ‌های شمال شرق ایران اشاره دارند (ابن حوقل ۱۳۶۶؛ اصطخری ۱۳۷۳). فراوانی ظروف ذخیره و زمخت نسبت به ظرف‌های ظریف و تجملاتی شاهدهی است بر آن که نیشابوریان همواره به روزهای محاصره و نبرد می‌اندیشیدند و عمدتاً به تولید ظروفی می‌پرداختند که با قابلیت ذخیره مواد غذایی، دشواری روزهای پیش رو را هموارتر سازد.

اگرچه شهر نیشابور کانون تمرکز سازمان سیاسی منطقه به شمار می‌رفت اما نمی‌توان ارتباط میان محوطه‌های پیرامونی را با یکدیگر به کلی نفی کرد. شباهت مجموعه سفال‌های هر محوطه با محوطه دیگر بیانگر این ارتباط می‌باشد. بنابراین الگوی رتبه - اندازه تا حدود زیادی می‌تواند راهنمای ما در تحلیل ارتباط محوطه‌های استقرار نیشابور در دوره ساسانی باشد.

از نظر نباید دور داشت که شهر نیشابور در عین حال که استیلای عمیقی بر اقمارش داشته، بدون آن‌ها نیز نمی‌توانسته به حیات خویش ادامه دهد. هسته به استخراج و بهره برداری از منابع پیرامون می‌پردازد و پیرامون به نهادهای اجتماعی هسته وابسته می‌شود (Lerner 1985:507). ربرت مک کرمیک آدامز استدلال کرده، مراکز شهری به هیچ وجه نمی‌توانند مستقل از مراکز روستایی به حیات خویش ادامه دهند (Adams 1972). شهر، حیات اقتصادی خویش را به واسطه بازارهای محلی و پرداخت مالیات از جانب اقمارش بازمی‌یابد.<sup>۱</sup> از طرف دیگر جوامع اقماری می‌توانند نقش بسزایی در تعاملات فرهنگی مرکز شهری با مراکز جمعیتی دیگر ایفا کنند (Schortman and Urban 1992: 247).

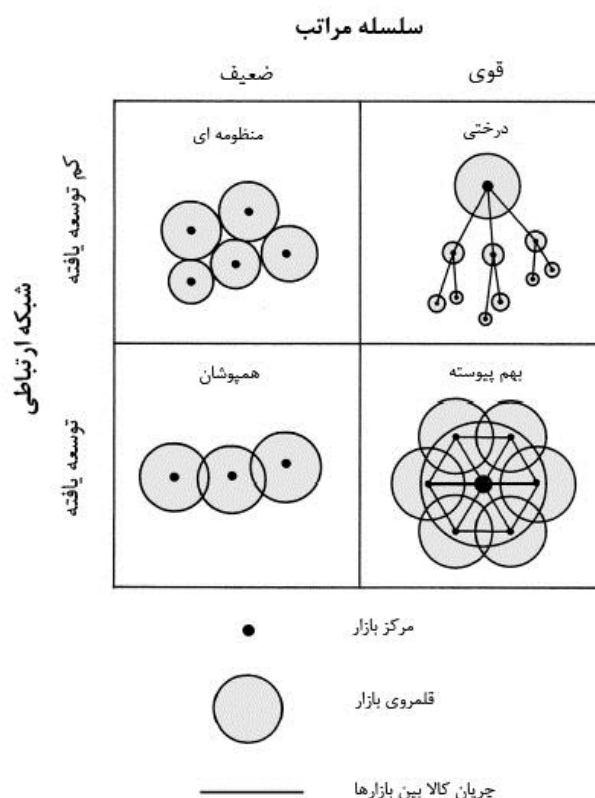
اگرچه سفال، به تنهایی و بدون قرار گرفتن در کنار مجموعه داده‌های باستان‌شناختی از قبیل فلز، پارچه، شیشه و... قادر به تبیین کنترل اداری تولید و سیاست اقتصادی جوامع باستانی نیست (Sinopoli 1991:169)، اما می‌تواند در کنار اطلاعات استنباط شده از الگوی استقرار و مهم‌تر از همه اطلاعاتی که متون تاریخی در اختیار قرار می‌دهند، نمایی از تعامل سیاست و اقتصاد را به تصویر کشد.

مینک (Minc 2006) در مقدمه مقاله‌ای که درباره نحوه سنجش، روش‌ها و الگوهای سیستم‌های بازار منطقه‌ای در دوره پیش از تاریخ نوشته، به تبیین الگوهای مختلف سازمان بازار که می‌تواند در یک منطقه جغرافیایی جریان داشته باشد، پرداخته است (ر.ک. Minc 2006:83-87). وی چهار امکان را برای آرایش بازارهای اقتصادی یک منطقه برمی‌شمرد. خلاصه تعاریف مینک در جدول زیر آورده شده است.

انواع سیستم‌های بازارهای منطقه‌ای				متغیرها
منظومه‌ای	همپوشان	درختی	بهم پیوسته	
محدود، محلی	محدود، نسبتاً محلی	وسیع، منطقه‌ای	وسیع، منطقه‌ای	اندازه
کم توسعه یافته	توسعه یافته	کم توسعه یافته	توسعه یافته	شبکه ارتباطی
ضعیف	ضعیف	قوی	قوی	سلسله مراتب
سیستم سیاسی محلی	عدم محدودیت در چارچوب مرزهای سیاسی	تحت کنترل مرکز جمعیتی ارشد	سیستم سیاسی منطقه‌ای	ماهیت سیاسی

جدول ۲- ویژگی‌های انواع سیستم‌های بازار (Minc 2006:85)

۱. کلیه تحلیل‌های باستان‌شناختی ارائه شده در این مقاله، بر مبنای بررسی سطحی دشت نیشابور مطرح گردیده است. مطالعه رابطه میان شهرها و جوامع روستایی باستانی وابسته به آن‌ها به مطالعاتی فراتر از بررسی سیستماتیک محوطه‌ها نیاز دارد؛ چنین مطالعاتی نیازمند کاوش‌های متمرکز در محوطه‌هایی است که دارای اهمیت کارکردی بوده‌اند. تنها در این صورت است که می‌توان به رابطه میان جوامع مفقود، پی برد (Keatinge 1975:216).



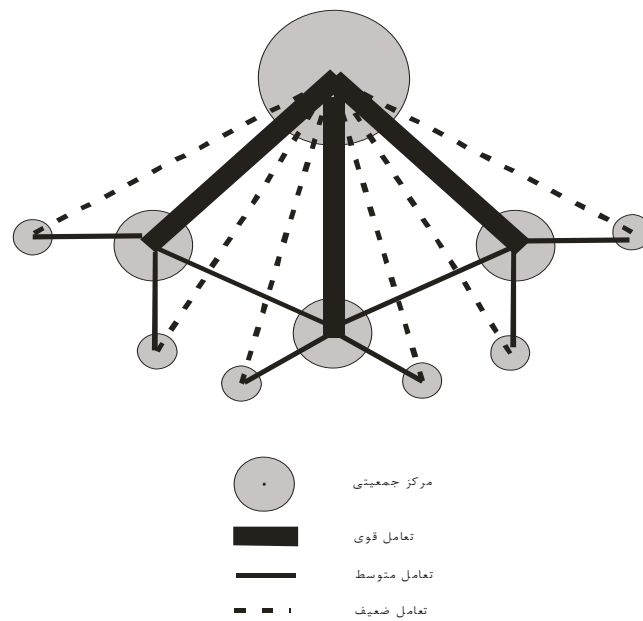
الگوی ۱- نقش ویژگی‌های اندازه، شبکه ارتباطی و سلسله مراتب در شکل‌گیری سیستم‌های بازار منطقه‌ای متفاوت (Minc 2006: 85)

آن‌گونه که از جدول و نمودار ارائه شده برمی‌آید برای تعریف یک سیستم بازار، نیازمند شناخت دو فاکتور اصلی هستیم. نخست الگوی پراکنش محوطه‌های استقراری و دوم حوزه بازار. در نیشابور، الگوی استقراری را در اختیار داریم اما حوزه بازار را چگونه می‌توان ترسیم کرد؟ در اصطلاح باستان‌شناسی، حوزه بازار در بردارنده مجموعه استقراری است که کالاهای مورد نیاز خود را از یک مرکز اقتصادی واحد تهیه می‌کنند. یکی از نشانه‌های وجود مرکز اقتصادی واحد در یک منطقه، شباهت کالاهای مصرفی سکونتگاه‌های مختلف از لحاظ ترکیب و مواد خام است (Minc 2006:87). بهترین روش برای شناسایی حوزه‌های بازار، مطالعات ردیابی عناصر (trace-element) است که در مورد مطالعات درون منطقه‌ای نیازمند آزمایش‌هایی برای تعیین ترکیب شیمیایی و شناسایی ماده خام سفال است. اما روش دیگری که هزینه کمتری دربر دارد، میزان شباهت مواد فرهنگی سکونتگاه‌های مختلف را از لحاظ گونه‌شناختی و سبک‌شناختی مورد آزمون قرار می‌دهد (Minc 2006:87).

اگرچه سفال‌های نیشابور از لحاظ ترکیب شیمیایی عناصر مورد آنالیز قرار نگرفته‌اند اما در مقاله حاضر، گونه‌شناسی و سبک‌شناسی آن‌ها به دقت مورد بررسی قرار گرفت (برای جزئیات بیشتر ر.ک. لباف خانیکی ۱۳۸۷). شباهت میان مجموعه سفال‌های چند محوطه با یکدیگر، ارتباط آن محوطه‌ها را با یک بازار و مرکز تولید بیان

می‌کند. به عبارت دیگر حوزه نفوذ یک بازار را از روی شباهت مواد فرهنگی محوطه‌های یک منطقه می‌توان شناسایی کرد (Minc 2006:88). مواد فرهنگی مشابه دلیلی هستند بر جابجایی خود کالا یا فرهنگ مولد کالا و شناخت جابجایی کالاها در میان جوامع گوناگون راهنمای مهمی برای ترسیم سیستم‌های تعامل در باستان‌شناسی به شمار می‌رود (Schortman and Urban 1992:236).

بر اساس مطالعه مجموعه سفال‌های محوطه‌های دشت نیشابور به این نتیجه رسیدیم که سفال‌های ساسانی این منطقه دارای هماهنگی کامل از لحاظ گونه و سبک می‌باشند و شباهت گونه و سبک سفال‌های هر محوطه با شهر کهن نیشابور بیشتر از شباهت مجموعه سفال‌های همان محوطه با محوطه‌ای هم ارز است و این نشانه ارتباط هر یک از محوطه‌ها با مرکز تولید شهر نیشابور است. همچنین میزان شباهت مجموعه سفال‌های هر محوطه با محوطه‌های مرکزی، به نسبت افزایش مسافت، کمتر می‌شود. از طرف دیگر جغرافیای اداری نیشابور، مندرج در متون حکایت از آن دارد که در استان نیشابور فقط یک شهر، یعنی نیشابور مرکز محسوب می‌شد و تشکیلات اداری در آن تمرکز می‌یافت و همه روستاها، شهرها و دیه‌های دیگر تابع همین یک مرکز بودند (لباف خانیکی ۱۳۸۷: فصل ۴). ویژگی‌های شمرده شده برای الگوی استقرار دوره ساسانی در دشت نیشابور و ویژگی پراکندگی سفال‌ها، مدل اقتصادی استقرارهای ساسانی نیشابور را در قرابت با ساختار درختی بازار ترسیم می‌کند. در ساختارهای درختی مهم‌ترین عامل، تمرکز شدید قدرت در دست الیت سیاسی و اقتصادی است که تصمیم‌های سیاسی برای حفاظت از منابع اقتصادی توسط آن‌ها اتخاذ می‌شود (Santley 1991:199). این موضوع هنگامی درباره نیشابور مصداق پیدا می‌کند که به فرمانبری دهقان‌ها از مرکز اشاره کنیم (ر.ک. گردیزی ۱۳۶۳: ۲۳۳-۲۳۱). این عدم توازن قدرت از گسترش سیستم رقابتی بازار جلوگیری می‌کند و الیت‌های حاکم، نبض اقتصادی منطقه را بدست می‌گیرند و از این طریق کنترل خویش را بر شئون مختلف جریان کالا اعمال می‌کنند (Smith 1974:174). پیش از این، بازتاب کنترل سیاسی و اقتصادی مرکز نیشابور بر پیرامون‌هایش را در مواد فرهنگی و الگوی استقرار دوره ساسانی مورد بررسی قرار دادیم. اما کاهش تدریجی وابستگی پیرامون‌ها به مرکز به نسبت افزایش فاصله، که الگویی حاکم بر استقرارهای ساسانی دشت نیشابور است، ویژگی کلیدی ساختار سیستم بازار درختی به شمار می‌رود (Smith 1974:177). بر این اساس، استقرارهای درجه یک یا استقرارهایی که در نزدیک‌ترین فاصله با مرکز واقع شده‌اند دارای بیشترین اشتراکات فرهنگی با مرکز هستند و هر چه دورتر شویم به استقرارهای کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تری خواهیم رسید که نسبت تولیدات محلی به تولیدات متأثر از مرکز در آن‌ها بیشتر می‌شود (Minc 2006:86). با این وجود ابراز نظر قطعی درباره الگوی سیستم بازار در دشت نیشابور تا زمانی که همه دشت مورد بررسی قرار نگیرد امکان‌پذیر نیست. چنانچه سیستم درختی بازار بر این منطقه حاکم باشد باید منتظر شناسایی محوطه‌هایی باشیم که دارای سفال‌هایی با شباهت کمتر نسبت به سفال‌های مرکز هستند و احتمالاً در آن‌ها شاهد سبک‌هایی خواهیم بود که منحصر به خود آن محوطه استقرار دارند. در این صورت می‌توان الگوی زیر را برای سیستم بازار حاکم بر دشت نیشابور در دوره ساسانی ترسیم کرد.



الگوی ۲- الگوی فرضی بازار دشت نیشابور در دوره ساسانی

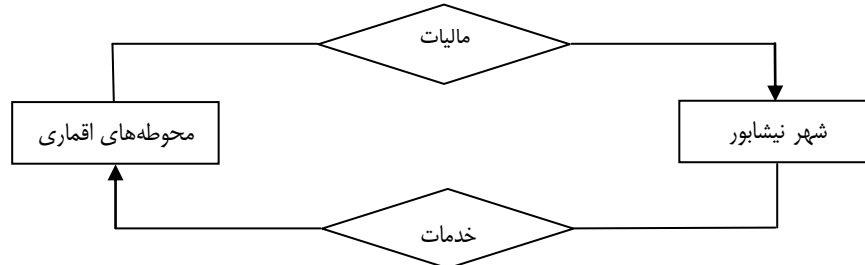
پراکنش فضایی محوطه‌های استقرار ساسانی در دشت نیشابور، در نگاه نخست، الگوی استقراری هسته-پیرامون را به ذهن متبادر می‌سازد. اما نحوه پراکنش فضایی را می‌توان شرط لازم و نه کافی برای برقراری چنین الگویی تلقی کرد. در واقع الگوی استقراری، بیانگر مفهوم استاتیک یا ایستای یک مدل است و مفهوم دینامیک یا پویای یک سیستم استقراری در جریان رفتارها، مبادلات و تعاملات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی زیرسیستم‌ها یا همان جوامع انسانی تبیین می‌شود. ویلهوفر (Wellhofer 1989) با تکیه بر آرای گالتونگ (Galtung 1971) سه ویژگی برجسته را برای مفهوم دینامیک هسته-پیرامون برمی‌شمرد: نخست، مجموعه شاخصه‌هایی که هسته را از پیرامون متمایز می‌سازد، دوم مبادلات میان هسته و پیرامون که با مبادله کالا و ماهیت تبادل شناخته می‌شود و سوم الگوی تعامل میان هسته و مرکز (Wellhofer 1989:342). حال باید ببینیم که امکان جستجوی این مفهوم از گذر مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی برای سیستم استقراری که قرن‌ها پیش مضمحل گردیده امکان پذیر است یا خیر. نخست به سراغ مجموعه شاخصه‌هایی می‌رویم که می‌توانند ما را در شناسایی هسته و پیرامون یاری رسانند. در مطالعه حاضر دو منبع اساسی، به فراخور مقتضیات باستان‌شناسی دوران تاریخی، عبارتند از متون تاریخی و مواد باستان‌شناختی. در واقع، همه تحلیل‌های ما درباره بازسازی ابعاد گوناگون زندگی بشری بر این دو اصل استوار است. آیا شاخصه‌های هسته و پیرامون در دشت نیشابور دوره ساسانی هم از طریق این دو منبع امکان پذیر است؟ ویلهوفر در جای دیگری (Wellhofer 1989:342) به نقل از سویا، رکن و اروین و نایرن (Soja 1974:53; Rokkan and Urwin 1983:3; Nairn 1977) یکی از خصوصیات هسته را مرکزیت فرهنگی و کانون قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری معرفی می‌کند. با توجه به تاریخ سیاسی نیشابور در دوره ساسانی (لباف‌خانکی ۱۳۸۷: فصل اول)، می‌توان نیشابور

را حائز چنین خصوصیتی دانست. بدون شک، مرکزیت اداری نیشابور معلول قدرت سیاسی و تشکیلات تصمیم‌گیری بوده است که در آن شهر تمرکز یافته بود. علاوه بر این، شباهت مجموعه سفال‌های هر محوطه ساسانی با محوطه شهر کهن نیشابور، در مقام مهم‌ترین مواد فرهنگی در مطالعات باستان‌شناسی، دلیلی است بر هژمونی فرهنگی شهر نیشابور بر دیگر محوطه‌ها و کانونی بودن شهر نیشابور از لحاظ فرهنگی. وسعت بی‌نظیر شهر کهن نیشابور و فاصله بی‌بدیل آن با دیگر مراکز جمعیتی نیز از شاخصه‌هایی است که این محوطه را از دیگر محوطه‌های ساسانی منطقه مورد مطالعه متمایز می‌سازد. از طرف دیگر مجموعه صفات مشترک میان محوطه‌ها به جز محوطه نیشابور کهن، ماهیت مشابه آن محوطه‌های استقرار را با هم به نمایش می‌گذارد. در نتیجه در اینجا با مجموعه محوطه‌های استقرار روبرو هستیم که یکی از آن‌ها در یک طبقه و بقیه در طبقه دیگر قرار می‌گیرند. تمایزات این دو طبقه، الگوی هسته-پیرامون را به ذهن متبادر می‌سازد.

دومین مسئله برای تبیین مفهوم دینامیک هسته-پیرامون را ماهیت مبادلاتی شامل می‌شود که میان هسته و پیرامون جریان دارد. آگازه (Algaze 2001) با مطالعه‌ای که در رابطه با شکل‌گیری پیچیدگی اجتماعی در بین‌النهرین انجام داد به این نتیجه رسید که شهر اوروک در مقام یک هسته جمعیتی مواد خام را از استقرارهای پیرامونی وارد می‌کرده و این کالاها را با ارزش افزوده‌ای که در نتیجه صرف نیروی کار و زمان ایجاد می‌شده، با همان مراکز صادرکننده مواد خام مبادله می‌کرده است (Algaze 2001:206). البته هنوز کالاهایی دارای ارزش افزوده مانند پارچه و زیورآلات، از لایه‌های ساسانی نیشابور پیدا نشده است که مبنای تحلیلی، نظیر تحلیل آگازه در مورد جوامع اوروکی قرار گیرد<sup>۱</sup>، اما با تحلیل سفال نوشته‌ای که از نیشابور به دست آمده (Labaf and Kervran 2007:26)، می‌توان از زاویه‌ای دیگر به موضوع ماهیت مبادله میان مرکز و پیرامون نگریست. با استناد به مضمون کتیبه مذکور، چنین دریافت می‌شود که جوامعی در دشت نیشابور استقرار داشته‌اند که متعهد به پرداخت بخشی از محصول خود به شهر نیشابور بوده‌اند. اصولاً مالیات در قبال خدمات پرداخت می‌شود و این رد و بدل، نوعی الگوی مبادله را ترسیم می‌کند: مراکز جمعیتی کوچک‌تر یا پیرامونی به مرکز بزرگ‌تر یا هسته، مالیات پرداخت می‌کنند و هسته با استفاده و کسب انرژی از کالاهای جمع‌آوری شده در نتیجه روند مالیات‌گیری، خدمات ارائه می‌دهد. خدمات می‌تواند شامل راه‌سازی، تأمین امنیت راه‌ها، حفاظت و نگهداری از مرزهای سیاسی، برقراری نظم اجتماعی، کنترل اداری مراکز اقماری در قالب عزل و نصب مقامات محلی و مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی ایشان و اتخاذ راهکارهایی برای بهینه‌سازی جریان معاملات اقتصادی باشد. آنچه از متون و یافته‌های باستان‌شناسی برمی‌آید، نشانگر ایفای چنین کارکردهایی از جانب شهر مرکزی نیشابور می‌باشد؛ وظایفی که کنارتنگ نیشابور بر عهده داشت و مسئولیت‌هایی که بر عهده مقامات اداری نظیر شهرب، دادور، همارکار و رد بود (ر.ک. کریستنسن ۱۳۷۴؛ دریایی ۱۳۸۱؛ مسکویه رازی ۱۳۶۹: ۱۷۱؛ یارشاطر و دیگران ۱۳۸۰؛ نولدکه ۱۳۷۸؛ Gyselen 1989) نیشابور را به عنوان

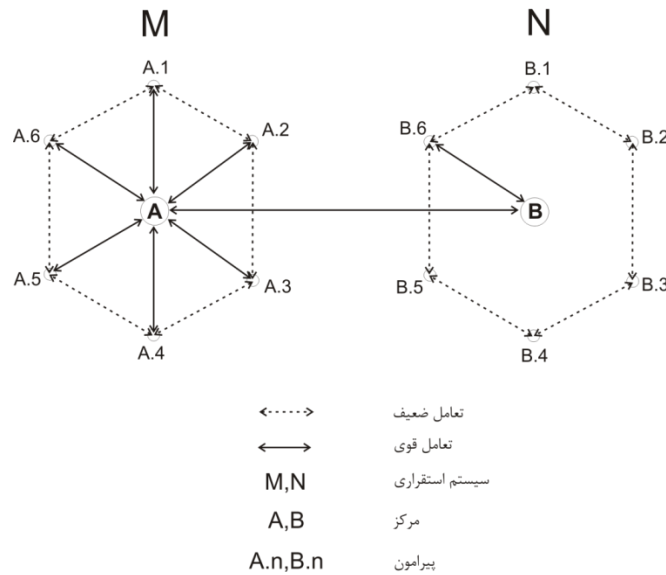
۱. با این وجود در کاوش‌های سال ۱۳۸۵ نیشابور، سه پایه مفرغی پیدا شد که در حکم کالاهایی با ارزش افزوده می‌توانند تلقی شوند. اما مطرح کردن چنین فرضیه‌ای تا زمانی که منشأ تهیه مواد اولیه مفرغ در دشت نیشابور روشن نشده، خود ایجاد مسئله‌ای جدید می‌کند.

مرکز ارائه دهنده خدمات معرفی می‌کند. این خدمات در پاسخ به مالیات اخذ شده انجام می‌شد. خدمات، در واقع کالای تمام شده‌ای است که با مواد خام مالیات شکل گرفته است. با این تعبیر در نیشابور نیز شاهد واردات مواد خام و صادرات کالای تمام شده هستیم.



الگوی ۳- ماهیت مبادله میان نیشابور و محوطه‌های اقماری

سومین ویژگی روابط هسته- پیرامون را کیفیت الگوی تعامل تعیین می‌کند. بر اساس نظریات گالتونگ (Galtung 1971:89-91)، اولاً بر هم‌کنش‌های میان پیرامون‌های یک مرکز واحد حداقل است و ثانیاً برهم‌کنش پیرامون‌های یک هسته با پیرامون‌های دیگر بواسطه هسته آن پیرامون‌ها صورت می‌پذیرد.



الگوی ۴- هر یک از پیرامون‌های سیستم M برای برقراری تعامل با پیرامون‌های سیستم N نیازمند تعامل با نزدیک‌ترین مرکز می‌باشند (ترسیم الگو بر اساس نظریات گالتونگ (Galtung 1971:89-91) صورت گرفته است)

برای آزمون گزاره اول نظریه گالتونگ در نیشابور لازم است از یک طرف از تعامل میان استقرارهای پیرامونی و از طرف دیگر از تعامل هر استقرار با مرکز نیشابور آگاهی یابیم. تنها مدرکی که می‌تواند اطلاعاتی در این باره منتقل سازد، سفال‌های مطالعه شده از هر محوطه است. با حذف اطلاعات سفال‌های محوطه‌هایی که دارای تعداد ناچیزی سفال و در نتیجه احتمال خطای بالا در نتایج آماری بودند، به انطباقی نسبی با الگوی گالتونگ پی خواهیم برد. مثلاً محوطه‌های NS-07 و NS-09 در حالی که از هم فاصله زیادی ندارند ولی

تشابه سفال‌های آن‌ها کمتر از تشابه سفال‌های هر یک از این محوطه‌ها با سفال‌های محوطه مرکز نیشابور کهن است. این اتفاق برای محوطه‌های NS-12، NS-07، NS-29، NS-41، NS-29، NS-34 و NS-07 و NS-15 نیز رخ داده است. به بیان خلاصه‌تر می‌توان این رابطه را چنین تعریف کرد:

$$|R_A - R_{A'}| > |R_A - R_N|$$

A و A': محوطه‌های پیرامونی نزدیک به هم

N: محوطه مرکزی نیشابور

R: شیب خط رگرسیون ویژگی‌های سفال‌ها

و چون شباهت مجموعه سفال‌های یک مرکز جمعیتی با مرکز جمعیتی دیگر تا حدود زیادی تعاملات فرهنگی و اقتصادی را انعکاس می‌دهد (Kramer 1985:88; Plog 1983:126; Whallon 1968:223; Sackett 1977:371)، می‌توان رابطه هر یک از محوطه‌های پیرامونی ساسانی شناسایی شده در دشت نیشابور را با مرکز شهر کهن نیشابور، بیشتر از رابطه آن محوطه با محوطه استقرار هم‌رتبه خودش فرض نمود. اما برای اثبات گزاره دوم نظریه گالتونگ نیاز به بسط مطالعات باستان‌شناسی در حوزه جغرافیایی وسیع‌تری از آنچه مبنای مطالعه حاضر بوده است وجود دارد. حداقل، شناسایی یک مرکز دیگر هم‌رتبه نیشابور، به انضمام محوطه‌های پیرامونش لازم است تا بتوان میزان برهم‌کنش پیرامون‌ها و مراکز مختلف را بر یکدیگر بررسی کرد.

سیرس (Seers 1979:37-38) و رکن (Rokkan 1975) ویژگی دیگری برای هسته قایل شده‌اند و آن محوریت شبکه ارتباطات و انتقالات است (as cited in Wellhufer 1989:343). به عبارت دیگر، هسته محل تلاقی ارتباطات و انتقالات تعریف شده است. بحث پیشین درباره واسطه بودن نیشابور برای مبادلات، تا حدودی این نظریه را توجیه می‌کند. اما شاهد باستان‌شناختی دیگر که دلیل مستقیمی برای این نظریه ارائه می‌دهد، گل‌مهری است که از لایه ساسانی کهن‌دژ نیشابور بدست آمد (لباف‌خانکی م، منتشر نشده: ۶۶-۶۵). این گل‌مهر حکایت از وجود یک مرسوله در این شهر دارد. اگر این کالا به قصد ارسال به منطقه دیگری مهر و پلمپ شده باشد گزاره سیرس و رکن مصداق می‌یابد و چنانچه نیشابور، مقصد نهایی آن کالا بوده باشد نظریه والرشتاین در باب تبیین یکی از ویژگی‌های هسته، سندیت پیدا می‌کند. والرشتاین (Wallerstien 1983) هسته را انتهای زنجیره طولانی جریان انتقال کالا می‌داند.

### نتیجه‌گیری

در مجموع، همه شواهد تاریخی و باستان‌شناختی سطح توسعه سیاسی و اجتماعی بالاتر نیشابور را نسبت به محوطه‌های پیرامونش دلالت می‌کند. وسعت ارگ (به مثابه مقر تشکیلات سیاسی) و خود شهر (به مثابه مقر عناصر اجتماعی) روشن‌ترین و مستقیم‌ترین دلایل را برای توسعه سیاسی و اجتماعی پیشرفته نیشابور ارائه



می‌دهند. این دلایل هنگامی پایه متقن‌تر می‌یابند که شواهد غیر مستقیم از قبیل سفال‌نوشته و سکه و گل‌مهر و... و اشاره متون تاریخی را نیز بدان بیفزائیم. همین توسعه سیاسی و اجتماعی بالا، ویژگی کلیدی هسته از منظر گالتونگ به شمار می‌رود (Wellhufer 1989:343). از طرف دیگر خصوصیات پیرامون را می‌توان در استقرارهای پراکنده بر گرد شهر نیشابور بر شمرد؛ وسعت کمتر این استقرارها به نسبت استقرار مرکزی شهر نیشابور، ملاحظات مسافتی، مواد فرهنگی که در سبک، به شدت متأثر از مرکزند و از همه مهم‌تر اشارات متون تاریخی، مناسبات هسته-پیرامونی را در الگوی استقراری دشت نیشابور در دوره ساسانی شهادت می‌دهند. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، آنچه موضوع مطالعه باستان‌شناسی میدانی در این مقاله قرار گرفته کل گستره یک سیستم استقراری نیست و تنها بخش مرکزی آن را در بر می‌گیرد. انطباق کامل جغرافیای اداری نیشابور، ذکر شده در متون، با یافته‌های باستان‌شناسی و شناخت جامع حتی نام استقرارها زمانی صورت خواهد پذیرفت که کل حوزه نیشابور مورد بررسی دقیق میدانی و سنجش از دور قرار گیرد. بدین ترتیب یافته‌های باستان‌شناختی به تبیین مسائلی خواهند پرداخت که متون از آن غافل بوده‌اند؛ نظیر روابط اقتصادی، سازمان‌های سیاسی، تعاملات اجتماعی و فرایندهای فرهنگی در دوره ساسانی.

#### منابع فارسی:

- آشوری، داریوش، ۱۳۸۰، دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، چاپ ششم، تهران: انتشارات مروارید.
- ابن ابی یعقوب، احمد، ۱۳۶۲، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، چ ۳، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن حوقل، ۱۳۶۶، سفرنامه ابن حوقل: ایران در «صورة الارض»، ترجمه و توضیح جعفر شعار، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- ابن رسته، احمد بن عمر، ۱۳۶۵، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ۱۳۴۹، ترجمه مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۷۳، مسالک و ممالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ثروتی، محمدرضا، ۱۳۷۱، «ویژگی‌های ژئومورفولوژیک دشت‌های مناطق بیابانی ایران»، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل مناطق بیابانی و کویری ایران، تهران: مرکز تحقیقات کویری و بیابانی ایران، صص ۵۸۳-۵۶۷.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، ۱۳۶۸، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: به نشر.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، ۱۳۷۵، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگه.
- دریایی، تورج، ۱۳۸۱، سقوط ساسانیان، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینک لو، تهران: نشر تاریخ ایران.
- طاهری، علی، ۱۳۸۴، درآمدی بر جغرافیا و تاریخ نیشابور، نیشابور: ایرشهر.
- علیزاده، حسن، ۱۳۷۷، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران: روزنه.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

- کامبخش فرد، سیف‌الله، ۱۳۴۹، کاوش‌های نیشابور و سفالگری ایران در سده پنجم و ششم هجری، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- کریستنسن، آرتور، ۱۳۷۴، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، چ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کورتز، نورمن، ۱۳۸۳، مقدمه‌ای بر آمار در علوم اجتماعی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، چ ۳، تهران: نشر نی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، ۱۳۶۳، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لباف خانیکی، میثم و رجبعلی لباف خانیکی، ۱۳۸۶، «شادیاخ: یک بررسی تاریخی و باستان‌شناختی»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات تاریخی ۱۵: ۱۴۶-۱۲۵.
- لباف خانیکی، میثم، ۱۳۸۵، «باستان‌شناسی زمین‌سیمیما»، دو فصلنامه پژوهش‌های باستان‌شناسی و مطالعات میان رشته‌ای ۴: ۱۱۳-۱۲۶.
- لباف خانیکی، میثم، ۱۳۸۷، جغرافیای اداری-سیاسی نیشابور در دوره ساسانی بر اساس مطالعات باستان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی به راهنمایی کمال‌الدین نیکنامی، دانشگاه تهران.
- لسترنج، گای، ۱۳۶۷، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مؤلف نامعلوم، ۱۳۶۲، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، نزهة القلوب، تصحیح گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب.
- مسکویه رازی، ابوعلی، ۱۳۶۹، تجارب الأمم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه القالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ولایتی، سعدالله، ۱۳۶۷، «منابع و مسایل آب زیر زمینی دشت نیشابور»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی ۸: ۱۲۳-۹۶.
- یارشاطر، احسان و دیگران، ۱۳۸۰، تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

#### منابع غیر فارسی:

- Adams, R. McC., 1972, "Patterns of Urbanization in Early Southern Mesopotamia," *Man, Settlement and Urbanism*, P. J. Ucko, R. Tringham, and G. W. Dimbleby (eds.), London: Duckworth, 735-749.
- Algaze, G., 2001, "Initial Social Complexity in Southwestern Asia: The Mesopotamian Advantage," *Current Anthropology* 42: 199-233.
- Berry, B. J., 1964, "Cities as Systems within Systems of Cities," *Papers of the Regional Science Association* 10: 147-163.
- Brassely, P., 1998, "On the Unrecognized Significance of the Ephemeral Landscape," *Landscape Research* 23:119-132.
- Bulliet, R., 1976, "Medieval Nishapur: A Topographic and Demographic Reconstruction," *Studia Iranica* V: 67-89.
- Crumley, C. L., 1976, "Toward a Locational Definition of State Systems of Settlement," *American Anthropologist* 78: 59-73.
- Fouache, E. and C. Cosandey, 2007, "Report for the Irano-French Archaeological Survey of Nishapur: 16-24 November 2006," *Nishapur: Seasons 2004-2007*, M. Kervran and R. A. Labbaf-Khaniki, Unpublished, 31-47.

- Galtung, J., 1971, "A Structural Theory of Imperialism," *Journal of Peace Research* 8: 81-116.
- Gyselen, R., 1989, *Res Orientales I: La Géographie Administrative de l'Empire Sassanide: Les Témoignages Sigillographiques*, Paris: Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient.
- Hauser, W. and C. K. Wilkinson, 1942, "The Iranian Expedition, 1938-1940: The Museum's Excavations at Nishapur", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art* XXXVII: 82-119.
- Hauser, W. and J. M. Upton and C. K. Wilkinson, 1938, "The Iranian Expedition, 1937: The Museum's Excavations at Nishapur", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, Section II XXXII: 3-23.
- Johnson, G. A., 1977, "Aspects of Regional Analysis in Archaeology," *Annual Review of Anthropology* 6: 479-508.
- Johnson, G. A., 1980, "Rank-size Convexity and System Integration: a View from Archaeology," *Economic Geography* 56: 234-247.
- Keatinge, R. W., 1975, "Urban Settlement Systems and Rural Sustaining Communities: An Example from Chan Chan's Hinterland," *Journal of Field Archaeology* 3: 215-227.
- Kramer, C., 1985, "Ceramic Ethnoarchaeology," *Annual Review of Anthropology* 14: 77-102.
- Kramer, C., 1985, "Ceramic Ethnoarchaeology," *Annual Review of Anthropology* 14: 77-102.
- Labaf, R. A. and M. Kervran, 2007, *Nishapur: Seasons 2004-2007*, ICHTO-CNRS-Musee du Luvre, unpublished.
- Lerner, S., 1985, "A Re-evaluation of the Hohokam Periphery: Fact or Fiction," *Proceedings of the 1983 Hohokam Symposium*, Part II, A. E. Dittert, Jr. and D. E. Dove (eds.), Phoenix: Arizona Archaeological Society, 499-510.
- McAndrews, T. L. and J. Albarracin-Jordan and M. Bermann, 1997, "Regional Settlement Patterns in the Tiwanaku Valley of Bolivia," *Journal of Field Archaeology* 24: 67-83.
- Melville, C., 1980, "Earthquakes in the History of Nishapur," *Iran* XVIII: 103-120.
- Minc, L. D., 2006, "Monitoring Regional Market Systems in Prehistory: Models, Methods, and Metrics," *Journal of Anthropological Archaeology* 25: 82-116.
- Nairn, T., 1977, *The Break-Up of Britain*, London: NLB.
- Plog, S., 1983, "Analysis of Style in Artifacts," *Annual Review of Anthropology* 12: 125-142.
- Qviström, M. and K. Saltzman, 2006, "Exploring Landscape Dynamics at the Edge of the City: Spatial Plans and Everyday Places at the Inner Urban Fringe of Malmö, Sweden," *Landscape Research* 31: 21 - 41.
- Rice, P. M., 1987, *Pottery Analysis: A Sourcebook*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Rokkan, S. and D. Urwin, 1983, *Economy, Territory, Identity: Politics of European Peripheries*, Beverly Hills, California: Sage Publications.
- Sackett, J. R., 1977, "The Meaning of Style in Archaeology: A General Model," *American Antiquity* 42: 369-380.
- Santley, R.S., 1991, "The Structure of the Aztec Transport Network," *Ancient Road Networks and Settlement Hierarchies in the New World*, C.D. Trombold (ed.), Cambridge: Cambridge University, 198-210.

Schortman, E. and P. Urban, 1992, "Current Trends in Interaction Research," *Resources, Power, and Intervegwinal Interaction*, E. Schorunan and P. Urban (eds.), New York: Plenum Press, 235-255.

Seers, D., 1979, "The Periphery of Europe," *Underdeveloped Europe: Studies in Core-Periphery Relations*, D. Seers, B. Schaffer, and M. L. Kiljunen (eds.), Atlantic Highlands, New Jersey: Humanities Press, 35-44.

Sinopoli, C. M., 1991, *Approaches to Archaeological Ceramics*, New York: Plenum Press.

Smith, C. A., 1982, "Modern and Premodern Urban Primacy," *Comparative Urban Research* 9: 79-96.

Smith, C.A., 1974, "Economics of marketing systems: models from Economic geography," *Annual Review of Anthropology* 3:167-201.

Soja, E. W., 1974, "A Paradigm for the Geographical Analysis of Political Systems," *Locational Approaches to Power and Conflict*, K. R. Cox, D. R. Reynolds, and S. Rokkan (eds.), New York: Wiley, 43-72.

Solheim, W. G., 1965, "The Functions of Pottery in Southeast Asia: From the Present to the Past," *Ceramics and Man*, F. R. Matson (ed.), Chicago: Aldine, 254-273.

Taylor, C. C., 1972, "The Study of Settlement Patterns in Pre-Saxon Britain", *Man, Settlement, and Urbanism*, P.J. Ucko et al. (eds.), London: Duckworth, 109-113.

Tiffany, J. A. and L. R. Abbott, 1982, "Site-Catchment Analysis: Applications to Iowa Archaeology," *Journal of Field Archaeology* 9: 313-322.

Upton, J. M., 1936, "The Persian Expedition, 1934-1935: Excavations at Nishapur", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art* XXXII: 176-180.

Wallerstien, I., 1983, *Historical Capitalism*, New York: NLB.

Wellhofer, E. S., 1989, "Core and Periphery: Territorial Dimensions in Politics," *Urban Sruries* 26: 340-355.

Whallon, R., 1968, "Investigation of Late Prehistoric Social Organization in New York State," *New Perspectives in Archaeology*, S. R. Binford and L. R. Binford (eds.), Chicago: Aldine.

Wilkinson, C. K., 1937, "The Iranian Expedition, 1936: The Excavations at Nishapur", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art* XXXII: 3-36.

Wilkinson, C. K., 1943, "Water, Ice, and Glass," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*, January: 175-183.

Wilkinson, C. K., 1944, "Heating and Cooking in Nishapur," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*, June: 282-291.

Wilkinson, C. K., 1947, "Fashion and Technique in Persian Pottery," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*, November: 99-104.

Wilkinson, C. K., 1950, "Life in Early Nishapur," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*, October: 60-72.

Wilkinson, C. K., 1959, "The Kilns of Nishapur," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*, May: 235-240.

Wilkinson, C. K., 1961, "The Glazed Pottery of Nishapur and Samarkand," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*, November: 102-115.

Zipf, G. K., 1949, *Human Behavior and the Principles of Least Effort*. Readings, MA: Addison Wesley, Cambridge, MA: Addison-Wesley Press.